

ذکر احمد بن نظام الملک بحری.

بعد از فوت نظام الملک پدر خود دم استقلال زده، ولایت جنیر و تمام بتصرف در آورده، در وسط آن ولایت، شهری عظیم بنا نهاد باحمدنکر موسوم ساخت. و مدت چهل سال حکومت کرده گذشت. و چون از خصوصیات احوال این جماعت کتابی مبسوط به نظر فرسیده بر همین قدر اکتفا افتاد.

ذکر برهان نظام الملک بن احمد.

چون برهان بن احمد قائم مقام پدر شد، شاه طاهر که از افضل وقت بود، از سلطانیة عراق بدکن آمده، بمصاحبیت برهان رسید، و او را بمذهب امامیه دلالت کرده، مقتدای او شد. و در سنه خمس و ثلاثین و تسعمائة، سلطان بهادر گجراتی بعزیمت تسخیر بلاد دکن بنواحی احمد نگر رسیده، در جائی که بکالا چبوتره اشتهار دارد منزل کرد، و برهان، از راه اخلاص و خدمت گاری در آمده، سلطان بهادر را ملازمت کرد. و سلطان او را نوازش کرده، چتر و اسارت سلطنت داد. گویند، سلطان بهادر بشاه طاهر گفت، که شما همراه برهان نمی آمده باشید، تا تعظیم شما فوت نشود، چه هرگاه برهان بخدمت سلطان بهادر می آمد نمی ایستاد، و شاه طاهر چون بار منسوب بود، به متابعت او بایست ایستاد. سلطان بهادر، شاه طاهر را گرامی میداشت.

برهان نظام الملک چون از سلطان بهادر تقویت یافت، خطبه و سکه بنام خود کرده، مدت چهل و هشت سال بحکومت گذرانید.

ذکر حسین نظام الملک بن برهان .

حسین نظام الملک بعد از پدر قائم مقام پدر گشت ، از ثقات موریست ، که برهان نظام الملک بر فاحشه عاشق شده ، او را در جبانه خود در آورد ، روزی در خلوت ازو پرسید ، که درین مدت که بطور خود بودی ، از مردانی که بتو آمد و رفت داشتند ، چه کسان را بهتر دیده ، و خوش کرده . او چهار کس را نام برد . و برهان ان هر چهار را بدست آورده ، حکم بر قتل آن بیچارگان کرد . آن فاحشه ایمنه نام داشت ، و حسین نظام الملک ازو متواد شد .

چون دران ایام رام راج راجای بیجانگر ، که بزبان هندی بیدنانگر اشتهار دارد ، فوت و غلبه تمام داشت ، حسین نظام الملک ، باتفاق عادلخان ، و قطب الملک ، و ساک برید ، بر سر وامراج رفت . و وامراج با یک نک سوار و دو هزار قیل در برابر آمده ، معرکه قتال بر آراست ، و نزدیک بود که اینچهار کس هزیمت یابند ، که از قضای آسمانی توپی که از جانب حسین نظام الملک به وامراج رسیده . بقتل آمد ، و لشکر بهزیمت افتاد ، و غنیمت بسیار بدست امواجی دکن در آمد ، حسین نظام الملک مدت سده سال حکومت کرد ، و ازو دو پسر مانند مرتضی و برهان .

ذکر مرتضی نظام الملک .

مرتضی نظام الملک بحکم وصیت جانشین پدر شد . سخی و غریب دوست بود . خواجه میدک هروی در ابتداء حال وکیل او شد ، و بخطاب چنگیز خانی مخاطب گشت . ولایت برار از تصرف عادل خان بر آورده ، داخل ولایت مرتضی نظام الملک ساخت . و بعد از فوت چنگیز خان ، بحسب اتفاق به امرد ، پسر مرغ فروشی ، مرتضی نظام الملک را نسبت

فریفتگی پیدا شد، و او را خطاب مصاحب خانی داده، وکیل خود ساخت. و آن بی سعادت دست بغارت و تاراج بر آورده، بخانههای مردم می در آمد، و دست بعیال و فرزندان خلائق دراز میکرد. و از بزرگان هر کس را که از متابعت خود بیرون میدانست، قصد قتل او میدمود. تا آنکه بر سر امرای برار، که میر مرتضی و خداوند خن و دیگران باشند، رفت. چون امرای بر داعیه او اطلاع داشتند، پیشدستی نموده او را بقتل آوردند.

و مرتضی نظام الملک بغایت اندر هذناک شده، بجز صبر چاره ندید. درین ایام خبط دماغ و جنون او طغیان کرد. و در باغ بهشت منزوی شده بیرون نمی آمد. و کسی را هم پیش خود راه نمیداد. و احیاناً کسی بار یافتی. همه وقت رزوا بمهمات مشغول بوده استقلال میداشتند. و اگر مهم ضروری پیش آمدی نوشته باو میفرستادند. و او جواب میفریشت.

و چون مدت شش سال برین نهج گذشت، حضرت خلیفه الهی پیشرو خان را، که یکی از بزرگان قدیم الخدمت این درگاه است، بدکن فرستادند، که احوال آنجا را بعرض رساند. چون پیشرو خان باحمد فکر رسید، اسد خان رومی، که بوکالت مرتضی قیام داشت، و چون گاه گاه مرتضی را افافت حاصل میشد، و بخود می آمد. او را بیرون می آورد. که ملاقات پیشرو خان نموده، اظهار اخلاص و نیکو بندگی خود بدرگاه حضرت خلیفه الهی نموده باشد. پیشرو خان باو گفت، که حضرت بمن فرموده بودند، که سبب گوشه نشینی شما را معلوم نمایم. در جواب گفت که چون مردم بسیار بگرد من جمع آمده اند، و ولایت من بخرج من وفا نمی کند، از شرمندگی مردم بیرون کمتر می آیم. و پیشرو خان را، با پیشکش بسیار و فیلان کوه پیکر، رخصت کرد.

. اتفاقاً برهان که برادر نظام الملک است از قید خلاص شده، خروج
 کرد. امراء، مرتضی نظام الملک را بیرون آورده، او را شکست دادند. و از
 فرار نموده، التجا بدرگاه حضرت خلیفه الهی آورده، مورد مرام خسروانه
 گشت. و مرتضی نظام الملک، باز دران باغ مخفی گشت، و کس
 پیش او نمیرفت. و این واقعه در سنه اهدی و تسعین و تسعمائة دست
 داد، و مدت سه سال برین نمط گذرانیده، چند مرتبه میان لشکر نظام
 الملک و خانان محاربات رفت. و بصلاح قرار گرفت. و صلابت خان نام
 غلام گرجی شاه طهماسب، در در خانه نظام الملک صاحب اختیار شده،
 مدار الملک گشت. و میر مرتضی و خدایند خان و امرای جاگیردار
 ولایت برار را با صلابت خان مخالفت واقع شد، و جمعیت تمام کرده، بر
 سر احمد نگر آمدند. و صلابتخان جنگ کرده غالب گشت. و این جماعت
 فرار نموده، پناه بدرگاه جهان پناه حضرت خلیفه الهی آوردند، و کرمک گرفته
 دگر بار ولایت برار آمدند. چنانچه شرح این واقعه بمحل خویش گذشته.
 و در آخر عمر مرتضی نظام الملک بر فاحشه فتو نام عاشق شد
 باین نسبت، که میر بهشتی نام سیدی این فاحشه را روز چند در خانه
 خود داشته بود، و میر بهشتی را پسری بود اسمعیل نام از زن دیگر، این
 فاحشه اسمعیل را برادر میگفت، اسمعیل وکیل نظام الملک شده،
 صلابت خان را در بند کرد. و گویند که نوشته از مرتضی نظام
 الملک نمود، که صلابت خان در قلعه باشد. صلابت خان همان لحظه
 دولی طلبیده سوار شده بقلعه رفت. هرچند مردم گفتند، که مرتضی
 نظام الملک بحال خود نیست و ازین حکم خبری ندارد، و دولتخواهی
 و حلال نمکی در حفظ و نگهداشت دولت صاحب است، او قبول
 نکرده، گفت مرا بفضولی کاری نیست، و بجز انقیاد چاره نی.

چون صلابت خان از میان رفت، اسمعیل وکیل مطلق شده، از فاحشه فتو استقلال و استیلائی تمام پیدا کردند. و این اسمعیل انواع ظلم و ستم پیش گرفت. و حسن علی پسر سلطان حسین سبزواری را نیابت خود داده، خطاب مرزا خانى ارزانی داشت، و چون ستم و بی اعتدالی از حد گذشت، میرزا خان روز بروز استیلا گرفته، اکثر امرا را با خود موافق ساخته، وکالت مرتضی نظام الملک را از پیش خود گرفت، و میدان را خالی دیده هوای حکومت در سرش جاگیر شد. و حسین پسر مرتضی نظام الملک را، که نزدیک بحد بلوغ رسیده بود، در قلعه مقید میداشتند، خلاص کرده، به حکومت برداشتند؛ و مرتضی نظام الملک را در گرمابه حمام انداخته درها به بست و آن بیچاره از حرارت هلاک شد. حکومت مرتضی نظام الملک بست و شش سال و چند ماه بود.

ذکر حسین نظام الملک بن مرتضی نظام الملک که او را میروان حسین میگفتند.

میرزا خان او را نمونه داشته، خود حکومت میکرد؛ و او بمقتضای خورد سالی، همه وقت بلهو و لعب و جنگ مرغ و سیر میگهزانید؛ و بیشتر اوقات با رفان فاحشه مست در کوچه و بازار میگشت؛ و حرکات فاملائم مینمود. چون استقلال و استیلائی میرزا خان از حد گذشت، امرای قدیم دکنی در مقام رشک و حسد آمده، حسین نظام الملک بی تجربه خورد سال را برین داشتند، که میرزا خان را از میان بردارند؛ و در خانه انکس خان، که برادر رضاعی حسین نظام الملک و همسال او بود، ضیافت خیال کرده، میرزا خان را طلب داشتند. میرزا

مخان، بر اراده ایشان اطلاع یافته، آن روز را بعد از بهانه گذرانیده، نیامد. اتفاقاً بعد از طعام ازین مجمع سید مرتضی شروانی که از موافقان میرزا خان بود، فی کفان برخاست؛ و فریاد کرده، میگفت که مرا زهر داده اند. میرزا خان ملاقات سید مرتضی نموده، تمهید مقدمات کرده، بخدمت حسین نظام الملک آمد. و گفت چون سید مرتضی مژدی عزیز است، و بر بستر هلاکت افتاده و درون قلعه آب و هوای خوب دارد، چند روز اگر امر شود آنجا باشد. و رخصت گرفته، او را بقلعه فرستاد. روز دیگر بخدمت حسین نظام الملک آمده، او را بعیادت سید مرتضی بقلعه برد، و در خانه محبوس داشت. * بیت *

مزن در وادی مکر و حیل گام که در دام بلا افتی سرانجام
و دروازهها را محکم کرد، و بکسان خود سپرد. سید مرتضی تندروست
و توانا بدروازه قلعه نشسته، اهتمام میکرد. و میرزا خان انکس خان را
نیز گرفته، مقید ساخت. و میرطاهر داماد امین الملک را بقلعه فرستاد.
و اسمعیل پسر برهان را، که برادر زاده مرتضی نظام الملک است،
از حبس بیرون کرده، بقلعه احمد نگر آورد.

چون خبر گرفتار شدن حسین نظام الملک شهرت کرد، جمال خان
گجراتی، که سردار سلاهداران بود، و یاقوت غلام که خداوند خانی
خطاب داشت، با هم اتفاق نموده، لشکریان و دیگر مردم را با خود
متفق ساخته، بدروازه قلعه هجوم آوردند. و بزیاد توپ اندازی کردند.
میرزا خان بدروازه آمده جنگ عظیم در گرفت، و کشور خان، خال
میرزا خان و علیخان کشته شدند. میرزا خان، و سید مرتضی، و جمشید
خان، و امین الملک، و بهائی خان و خانخانان و دیگر مردم، باین
خیال ناسد، که فتنه تسکین خواهد یافت، سر حسین را بریده، از قلعه

بیرون انداختند. و اسمعیل بن برهان را بر بالای برج بر آورده چتر بر سر او
افراختند؛ و غذا کردند، که چون حسین نا قابل بود، بجزای خود رسید،
و صاحب شما اسمعیل نظام الملک است.

و جمال خان و امرای دیگر سر بریده حسین را دیده، در جنگ
بیشتر سعی کردند؛ و دروازه را آتش زدند، میرزا خان هرچند در صلح
زد، فائده نکرد. و بالآخر میرزا خان و موافقان او از قلعه بر آمده
راه فرار پیش گرفتند. میرزا خان بدر رفت؛ و جمشید خان، و بهائی خان،
و امین الملک، و سید مرتضی و دیگر سرداران گرفتار گشته، بقتل رسیدند.
و میرزا خان چون بجانب جنیر میرفت، بعضی او را شناخته، گرفته
آوردند. و بفرموده جمال خان بند از بند او جدا کرده در توپ نهاده، آتش
زدند. و دست غارت بر آورده، از عراقی و خراسانی و ماراeadالفهری
هرکرا یافته کشتند.

* بیت *

بچشم خویش دیدم در گذرگاه که زن بر جان موری مرغی راه
هنوز از صید منقارش نپرداخت که مرغ دیگر آمد کار او ساخت
و زن و فرزند مردم باسبوری بردند، و خانمان خراب کردند. قریب
چهار هزار کس بیگناه که دران معامله دخلی نداشتند، بقتل رسیدند.
مجملاً هرکرا سپید پوست میدیدند، می کشتند.

ایام حکومت حسین نظام الملک ده (۱) ماه بود.

ذکر اسمعیل نظام الملک بن برهان.

چون از قتل عام او پرداختند؛ جمال خان، اسمعیل نظام الملک را
بعکومت برداشته، بطریق نمونه میداشت؛ و خود حکومت میکرد.

(۱) در بعضی نسخه خطی "دو ماه" مرقوم است ۱۲.

و اسمعیل باوجود صغر سن مرتکب افعال فاضله می شد . گویند روزی از بازار میگذشت ، نظر او بر جماعت کشمیری افتاد چون سفید پوست دید ، گفت این جماعت را چرا نکشته اند .

القصة ، جمال خان استقلال تمام گرفته ، مدار کارخانه نظام الملک بر او شد . و بسبب منافعتی ، که در سرحد میان نظام الملکیه و عادل خانیه پیدا شد ، بر سر ولایت عادل خان رفته ، جنگ کرده غالب گشت . و سید زنجیر فیل غنیمت گرفت .

و درین وقت برهان برادر مرتضی نظام الملک ، که بملازمت حضرت خلیفه الهی آمده بود ، اخبار پیشانی دکن شنیده بحکم فرمان حضرت خلیفه الهی ، و بممدد و کومک دیگره خلایق پناه ، در سنه سبع و تسعین و تسعمائة ، متوجه دکن شد . و باتفاق راجه عالی خان ، حاکم آسیر و برهانپور ، ولایت برار در آمده ، قابض گشت . درین وقت جمال خان از زوی غرور و پندار بطریق ایلمغار بر سر برهان الملک آمد ، و جنگ کرده ، کشته شد . ولایت احمد نگر و برار بتصرف برهان الملک در آمد ، و تا امروز که سنه اثنی و الف ست قائم مقام آبا و اجداد خود است . ایام حکومت اسمعیل قریب بدو سال بود .

ذکر بوهان نظام الملک بن حسین بن بوهان که برادر مرتضی است .

مدتها در قید برادر بود . اتفاقاً از حدس فرار نموده ، به بیجاپور رفت ، و پیش عادل خان میبود . از آنجا بطلب بعضی امراء باحمدنگر آمد ، و چون مرتضی زنده بود ، و صلابت خان پیشوائی داشت ، کاری نتوانست کرد . و از آنجا فرار نموده ، بتحدرد گجرات رسید ، و پیش

قطب الدین محمد خان غزنوی، که از امرای عظام حضرت خلیفه الهی بود، آمد؛ و از آنجا باستان بوسی معلی سرفراز شد، و او را سیصدی ساخته، جاگیر عنایت فرمودند. و بعد از چندگاه، هزاری ساخته، بمالوه فرستادند. و لشکری همراه اعظم خان کردند، که از آن بی اعتدالان او را بش دکن را استخلاص نموده، برهان که از خاک برکشیده‌های درگاه است، بدهد. خان اعظم بایاجپور، که شهر حاکم نشین ولایت برارست، رسید. و در فتح دکن هیچ نمائده بود، ناگاه مراجعت را بر ثبات اختیار کرد، و برهان محروم شده، باز بدرگاه خلائق پناه آمد. چنانچه این قضایا بموقع خویش مذکور گشته.

بعد از آن، همراه محمد صادق خان، بر سر افغانان تعیین شد. چون هرج و مرج دکن بمساع علیّه رسید، بندگان حضرت خلیفه الهی، برهان را از طرف بنگش طلب فرموده بتوجه تمام و عنایت بی نهایت، روانه ساختند. و بامرایی صوبه مالوه و سائر زمینداران، خصوصاً راجه علی خان بن مبارک خان حاکم آسیر و برهان پور، فرمان جهان مطاع نوشتند، که چنان اهتمام نمایند، که برهان را که پناه بدرگاه آورده است، بجای برادرش بنشانند و به، نظری اوزبک و پسرانش، که در مالوه جاگیر داشتند، نیز فرمان معلی رفت. نظری با پسرانش همراه برهان شد. و راجه علی خان این خدمت را وسیله افتخار و اعتبار خود دانسته، قدم پیش نهاد. و جمال خان، که به بیجاپور رفته عادل خان را شکست داده بود، و فیل بسیار بدست آورده، چون شنید، که راجه علی خان قدم پیش نهاده، و در مقام پیش آوردن برهانست، از بیجاپور ابلغار کرده، با مردم کمی رسید، و راجه علی خان اکثر مردم کار آمدنی او را بوسیله نامه و پیغام از جمال خان گردانیده بود، اندکی جنگ شد و مردم یک یک از فوج او

جدا شدن گرفتند . و آتش بازان هنگام آتشبازی را سرد کرده گریختند . جمال خان حیرت زده و سراسیمه نگاپو کرد ؛ و درین میانه ، یکی از آتشبازان ، که خویش او را جمال خان کشته بود ، جمال خان را به بندوق زد . جمال خان در معرکه افتاد . و راجه علی خان برهان را باعزاز و اکرام تمام باحمدنگر روانه ساخت . و این واقعه در شهر رجب سنه تسع و تسعین و تسعمائنه واقع شد ؛ و تا امروز بر سرب حکومت ست .

سلسله عادل خانیه .

ذکر یوسف عادل خان .

عادل خان که بنیاد سلسله ازوست غلامی چرکس بود ، که خواجه محمود گرجستانی بدست محمود شاه بهمنی او را فروخت . و گرجستان از اعمال گیلانست . ولایت سولا پور را تا آب کشیینه (۱) متصرف گشته ، در عرض و طول از حد و اهل تا گلبرگه متصرف گشته ، دم استقلال زد . و در آخر بیجاپور را نیز متصرف گشت . از ابتدای سنه ست و ثمانمائنه تا سنه ثلث و عشر و ثمانمائنه که هفت سال باشد حکومت کرد .

ذکر اسمعیل عادل خان بن یوسف .

اسمعیل عادل خان قائم مقام پدر شد ، مرد مردانه و سخی بود ؛ و انکیر (۲) و ساگر (۳) و نصرت آباد و ولایت آنچه را بتصرف در آورده ، بعادل

(۱) در بعضی نسخه "اب کنکبه" ثبت است ۱۲ .

(۲) در یک نسخه خطی "ابکتر" و در دیگر "انکیر" و در فرشته جلد دوم

صفحه ۵۲ "انکیر" مرقوم است .

(۳) در تاریخ فرشته در صفحه ۵۲ "ساگر" ثبت است .

خان سوانی موسوم گشت . چون از حکام دکن چهار یک زناده متصرف بود ، سوانی گفتند ؛ و درازده هزار سوار انتخابی مسلح آراسته ، که بیشتر مغول بودند ، نگاه داشته تربیت میکرد . و هر سال جهازات بهروز فرستاده ، از مردم عراق و خراسان طلب میداشت . گویند که روزی در خانه عماد الملک کابلی مهمان شد . عماد الملک چند خوان پر جواهر گذرانیده ، تکلف بسیار کرد . و چون عماد الملک مهمان اسمعیل عادل خان شد ، اسمعیل فوج خود را آراسته بنظر در آورده ، گفت آنچه حاصل کردم اینست . از نوکران من هرکرا میخواسته باشید ، میگذرانم . سه مرتبه بنظام الملک جنگ کرده در هر بار غالب گشت . مدت بست و پنج سال حکومت کرده در گذشت .

ذکر ابراهیم عادل خان بن اسمعیل خان .

ابراهیم عادل خان بسعی امرا جانشین پدر شد . ملو خان که برادر بزرگ بود ، التجا باسعد خان ، که امیر الامرا بود ، بود . اسعد خان او را بحکومت برداشته . یک و نیم روز حکومت کرد . اسعد خان آخر پشیمان شده ، به بلکانو که جاگیر او بود ، رفت ؛ و ملو خان بدست ابراهیم عادل خان گرفتار شده با الخ خان که برادر خورد بود ، میل کشیده نایبنا شد . گویند ده مرتبه به برهان نظام الملک جنگ کرده ، گاه غالب و گاه مغلوب گشته ؛ مدت بست و پنج سال حکومت کرده ، در گذشت .

ذکر علی عادل خان بن ابراهیم .

علی عادل خان بحکم وصیت قائم مقام پدر شد . او را در برادر بود . ظهمناسیب و اسمعیل . او نیز بسنت پدر عمل نموده هر دو برادر را میل

کشید. صاحب اخلاق ز اطوار پسنده بود. بسخاوت و حلم و مرورت اتصاف داشت. و هر سال قریب پنچ شش لک روپیه بفقرا و مساکین و مسافران میداد. و علامه العصر امیر فتح الله شیرازی را، ز بسیار فرستاده، از فارس آورده، وکیل خود ساخت. جماعت کثیر از افاضل روزگار در صحبت او میدویدند. و درویش نهاد و محب فقرا بود. و بزبان تصرف مفاصبت تمام داشت. و بیشتر اوقات او بمجالست و مصاحبت اهل فضل میگذشت. و بمظاهر صوری مبتلا بود. و امرود بسیار جمع کرده بلباسهای فاخره مرتب میداشت. تا سر در سر این کار کرد. ولایت باوگلا و باسلور و بالکورا^(۱) را متصرف گشته، کار حکومت را از پدران گذرانیده. سه مرتبه با حسین نظام الملک جنگ کرده، گاه غالب شد، و گاه مغلوب گشته.

نسبت اخلاص بدرگاه جهان پناه حضرت خلیفه الهی داشت. و همه وقت، بارسال عرائض و پیشکشهای لائق، خود را مذکور مجلس اقدس میگردانید. یک مرتبه حکیم عین الملک، و مرتبه دیگر حکیم علی، از درگاه خلایق پناه بحجابت پیش او رفتند. و او دوازده کروه استقبال کرده، لوازم انقیاد و عبودیت بتقدیم رسانیده، خطبه و سکه بنام نامی حضرت خلیفه الهی کرد. و بمذهب امامیه میل کرده، ترک روش پدران گرفت.

اتفاقاً شنید، که ملک برید حاکم بدر خواجه سرای، صاحب حسن دارد. خطها فرستاده طلب خواجه سرا کرد. و ملک برید بعذر و بهانه میگذرانید. تا آنکه مرتضی نظام الملک فوجی بر سر برید فرستاده، برید متحصن گشته النجا بعلي عادل خان برد. علی عادل خان ده هزار سوار بکومک او فرستاده او را خلاص کرد. درین مرتبه ملک برید بیچاره شده،

(۱) در یک نسخه خطی "مالکپور" مرقوم است.

خواجه سرا را فرستاد، و علي عادل خان از کمال شهوتی که داشت، استقبال خواجه سرا نموده بمنزله برد. و شب در خلوت برده، میل مصاحبت خواجه سرا کرد. خواجه دشنه از ساق موزه بر آورده بر سینه او زده هلاک ساخت. این قضیه غریبه در سال سنه ثمان و ثمانین و تسعمائة واقع شد. مدت حکومت او بست و پنج سال بود. از غرائب اتفاقات، آنکه سه عادل خان از پی هم هر یک بست و پنج سال حکومت کردند.

ذکر ابراهیم عادل خان بن اسمعیل که برادر زاده علی عادل خان باشد.

ابراهیم عادل خان سعی کامل خان در سن نه سالگی به حکومت نشست. کشور خان که یکی از امراء بزرگ بود کامل خان را کشته، خود وکیل شد. و کشور خان را با اولاد، مصطفی خان بقتل رسانید. و مهم وکالت بدلاور خان حبشی قرار گرفت. و او مذهب امامیه را برداشته، مذهب سنت و جماعت را رواج داد. مدت نه سال دلاور خان در نهایت استقلال گذرانید. ابراهیم عادل خان، باتفاق دیگر امرا قصد دلاور خان کرد. و دلاور خان گریخته، باحمدنگر پدش برهان نظام الملک رفت. و او را اغوا کرده بر سر عادل خان آورد. و برهان کاری نساخته برگشت. و ابراهیم عادل خان قول فرستاده دلاور خان را طلبیده چشم او را میل کشید، تا امروز که سنه اثنی و الف هجری است چهارده سال میشود که ابراهیم حکومت میکند (۱).

(۱) در یک نسخه خطی عبارت زبویں مرقوم است و شاید که العاقبه باشد. "حکومت می کند - مدت چهل و هشت سال و چاند ماه باستقلال تمام حکومت کرده تمام عمر به عیش و عشرت گذرانید - و در یازدهم شهر محرم الحرام سنه سبع و ثلاثین بعد الالف ازین جهان فانی در گذشت - و سلطان محمد عادل خان بجای او بر مسند حکومت متمکن گشت".

سلسله قطب الملکیه

ذکر سلطان قلی قطب الملک همدانی.

سلطان قلی از قوم میر علی شکر آقا قویندلو از جمله پنج وزیر بهمنیه است. چون سلطان محمود بهمنی غلامان را بسیار رعایت میکرد، سلطان قلی خود را فروخته، داخل غلامان شده، ولایت گولگنده را متصرف گشته، بست (۱) و چهار سال حکومت کرده، در گذشت.

ذکر جمشید قطب الملک بن سلطان قلی.

جمشید بعد از پدر جانشین شده هفت سال حکومت کرد.

ذکر ابواهم قطب الملک بن سلطان قلی.

ابراهیم بعد از برادر حاکم گولگنده شد. مرد مدبر و دانا بود، اما قهر و غضب بر او مستولی بود. باندک جریمه بندهای خدا را سیاستهای غریب کردی، و فرمودی که ناخفهای مظلوم را از انگشت جدا کرده، در ظرفی نهاده، پیش او می آوردند. طعام بسیار هر روز در شیلان او می کشیدند، و مقرر چنان بود، که تمام نوکران در مائدا او طعام میخورند، و در طعام تکلف بسیار کردی. مدت سی و پنج سال حکومت کرد.

ذکر محمد قلی قطب الملک بن ابواهم.

محمد قلی قائم مقام پدر شد، و بر زنی بهاک منی نام عاشق، شهری بنا کرده، به بهاک نگر موسوم ساخت. و یک هزار سوار نوکر

(۱) در یک نسخه خطی «چند سال حکومت کرده» مرقوم است.

آن فاحشه ساخت . که دائم ملازم رکاب او بودند ، تا غایت که سنه اثنی عشر و الف هجری و سی و هشت سال الهی است ، نه سالست ، که حکومت میکند .

طبقه سلاطین گجرات .

از ابتدای سنه ثلاث و تسعین و سبعمائه تا سنه ثمانین و تسعمائه که بتصرف اولیای دولت حضرت خلیفه الهی در آمد ، مدت یکصد و هشتاد و هفت سال ، پانزده نفر فرمان روائی کردند ؛ بدین تفصیل ؛ سلطان محمد بن سلطان مظفر ، دو ماه و چند روز ؛ سلطان مظفر شاه سه سال و هشت ماه و بست روز ؛ سلطان احمد ، سی و دو سال و شش ماه و بست روز ؛ سلطان محمد بن احمد ، هفت سال و چهار ماه ؛ سلطان قطب الدین احمد شاه هفت سال و شش ماه و سیزده روز ؛ داود شاه هفت روز ؛ سلطان محمود شاه پنججاه و پنج سال و یازده ماه و دو روز ؛ سلطان مظفر بن محمود چهارده سال و نه ماه ؛ سلطان سکندر دو ماه و شانزده روز ؛ سلطان محمود چهار ماه ؛ سلطان بهادر یازده سال و یازده ماه ؛ سلطان محمد شاه یک و نیم ماه ؛ سلطان محمود بن لطیف خان هزده سال و چند روز ؛ سلطان احمد ، سه سال و چند ماه ؛ سلطان مظفر بن محمود شانزده سال و چند ماه .

اعظم همایون ظفر خان .

در کتب تاریخ مسطورست ، که چون ظلم نظام مفرح که مخاطب براستی خان بود ، و از جانب سلطان محمد بن سلطان فیروز شاه حکومت گجرات داشت . در اقطار عالم انتشار یافت ، و مظلومین ستم

دیدند، و مله‌وران جور کشیده، از بلاد گجرات برسم استغاثه بدار الملک
 عثمانی رسیدند، و جور و ستم او پیش سلطان محمد شاه تقریر نمودند؛
 و حقیقت طغیان و سرکشی او گفتند، سلطان محمد شاه، بعد از تأمل
 راقب و تدبیر کافی، اعظم همایون ظفر خان بن وجیه الملک را، که از کبار
 امرا بود، مشمول عواطف گردانیده، اقطاع گجرات، مرحمت فرمود.
 بتاریخ سوم ربیع الاول سنه ثلاث و تسعین و سبعمائه اعظم همایون ظفر خان
 را چتر و بارگاه سرخ، که مخصوص بادشاهان است، عطا نموده، رخصت
 معالک گجرات ارزانی داشت. و او در همان روز، از شهر برآمده
 بر حوض خلیص منزل گرفت. و چهارم ماه مذکور، سلطان محمد
 ظفر خان شتافته، گوش او را بدور نصاب گرانبار ساخت؛ و باز
 خاص لطف نموده، بشهر مراجعت کرد. گویند که چون وزرا
 سور حکومت نوشتند، بفرموده سلطان جلی القاب خالی گذاشته
 بودند؛ و از بخط خود القاب نوشت، و آن اینست. برادریم؛ مجلس
 عالی، خان معظم، عالم، عادل، بانڈ، مجاهد، مرابط، ضابط، مقسط، اریحی،
 سعد الملت والدين، ظہیر الاسلام و المسلمین، عضد السطانت، یمین
 الملت، قانع الکفره و المشرکین، قانع الفجيرة و المتمردين، قطب سماء
 المعالی، نجم نلک الاعالی، صفر روز و غا، تہمتن قلعه کشا، کشور
 گیر، آصف تدبیر، ضابط الامور، ناظم مصالح جمهور، ذو المیامن،
 و السعدات، صاحب الراي و الکفایات، ناشر العدل و الاحسان، دستور
 صاحب قران، الغ قتلغ اعظم همایون ظفر خان.

قصه بکوچ متواتر متوجه گجرات گردید. و در راه خبر آمد،
 که تاتار خان بن ظفر خان که وزیر سلطان محمد شاه بود، او را پسری
 متولد شد. و باحمد خان موسوم گشت. ظفر خان از استماع این مرده

بغایت مسرور شد، و جشنی عالی ترتیب داده، اکثر لشکر را، تشریف و خلعت داد. چون بخطه ناگور رسید، مردم کذبایت از نظام مفرح بدان خواهی آمدند، و ظفر خان دلاسی آن جماعت نموده، عازم فهرواله گردید. چون بفهرواله که آن به پٹن اشتهار یافته، رسید، خطی به ملک نظام مفرح نوشته فرستاد، که در ملازمت سلطان محمد شاه، چنان مذکور شده که ملک نظام مفرح محصول چند ساله خالصه سلطانی را بحوائج خود صرف نموده، یک دینار بخزانه نرسانید، و معینا دست ظلم و جور دراز کرده، عموم متوطنان این بقاع را رنجانیده. چنانچه مردم مکرر بدھلی بفریاد و استغاثه آمدند. و چون زمام حل و عقد مهم ملکی این ناحیه را بمن سپرده اند، طریق صواب آنست، که هرچه از محصول خالصه موجود باشد، بطریق استعجال پیش از خود بدھلی فرستد؛ و تسلی مظلومان نموده، خود نیز متوجه دارالملک دھلی گردد.

ملک نظام مفرح در جواب نوشته فرستاد که چون راه بسیار آمده اید همانجا بشید، و تصدیق نکشید، که من همانجا آمده حساب خواهم گذرانید، اما بشرط آنکه مرا بموکل نسیارند. چون این جواب رسید و بغی و طغیان او یقین شد، اعظم همایون ظفر خان در مقام استعداد لشکر شد. و بعد از چند روز خبر رسید، که ملک نظام مفرح بجمعیت تمام متوجه این حدود گشته، بکوچ متواتر میرسد. اعظم همایون نیز با لشکری آراسته بآهنگ جنگ از شهر پٹن برآمد، و بتاریخ هفتم صفر سنه اربع و تسعین و سبعمائه در موضع کانپور^(۱) که دوازده کرورگی پٹن است،

(۱) در نسخه ب «کانپور» در تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۳۵۲ «کانپور»

حرب معب دست داد. و ملک نظام مفرح باخلاصه فوج خود در جستجوی ظفر خان بود، در فراز و نشیب چون قضای آسمانی می تاخت. درین اثناء شخصی از فوج ظفر خان برو ظفر یافته زخم کاری زد او بهمان زخم از پشت مرکب بتخته زمین آمد. و فی الفور سر او را بریده بخدمت ظفر خان آورد. * بیت *

اجل چون بخونش در آورد دست قضا چشم باریک بیدش به بست
 کلید ظفر تا (۱) نباشد بدست بیسازو در فتح نتوان شکست
 و از معاینه این حال، شکست بر لشکر نظام مفرح افتاد، و مردم بسیار کشته شدند، و غنیمت بیشمار گرفتند، ظفر خان پاره راه تعاقب نموده بخطه پثن مراجعت کرده، در جمیع پرگنات گماشتهای خود فرستاد. و در سنه خمس و تسعین و سبعمانه بقصد تلابیب متمرّدانی که در نواحی کذبیت (۲) غبار فتنه و فساد بر انگیزخته بودند متوجه شده، ساحت آنجا را از خس و خاشاک اهل خلاف پاک ساخت، و بر دل‌های که بدشمنه نظام نظام مفرح مسجورج شده بود، مرهم التفات و عنایت نهاده متوجه قصبه اساول گردید. و چند روز در آنجا توقف نموده، عموم سکنه و جمهور اقام را از خود راضی و شاکر گردانیده، از آنجا مراجعت نموده، بخطه پثن آمد.

و در سنه ست و تسعیر و سبعمانه خبر رسید که سلطان محمد شاه ابن سلطان فیروز در دارالمک دهلی اجابت داعی حق نموده و امر سلطنت اختلال پذیرفته، اکثر زمینداران در مقام سرکشی شده اند، بتخصیص راجه ایدر قدم از دائره اطاعت و انقیاد بیرون نهاده،

(۱) در نسخه ب "چون نباشد" ثبت است.

(۲) در نسخه ج "پرگنات" مرقوم است.

ظفرخان سامان سپاه نموده، با لشکر بیکران و فیلان کوه پیکر بکوچ، متواتر، عازم گوشمال راجه ایدر گردید. و چون بسرعت رسیده بمحصوره پرداخت، راجه ایدر را فرصت سامان قلعه داری فترک میسر نشده بضرورت متحصن گشت، و افواج مظفری اطراف ولایت ایدر را فرو گرفته دست به نهب و تاراج دراز کردند؛ و هر بتخانه که یافتند بخاک برابر ساختند. و در مدت قلیل آنچه آنچنان قحط و عسرت در اهل قلعه افتاد، که راجه ایدر از کمال عجز و زاری و کلامی خود را فرستاده درخواست تقصیرات نمود. ظفرخان پیشکشی که میخواست ازو گرفته، عزیمت جهاد سومنات نمود.

و درین اثنا خبر رسید، که ملک نصیر راجه المشهور عادلخان ضابط آسیر پای پندار از گلیم مقدار خود دراز کرده بعضی مواضع ندربار را مضرتی رسانیده است. اعظم همایون حراست ممانعت خود را بر تسخیر بتخانه سومنات مقدم دانسته بکوچ متواتر متوجه صوب ندربار گردید، عادلخان از استماع این خبر بولایت خود مراجعت نمود. و تفقد احوال متوطنان آن دیار نموده بدار الملک پٹن مراجعت کرد.

و در سنه سبع و تسعین^(۱) و سبعمانه استعداد لشکر نموده بتاخت صوبه جرونده^(۲) که در جهت غربی پٹن واقع است عازم گردید، و چند موضع را تاخته از کلانتران آن ناحیه پیشکش گرفته، از آنجا بقصد تخریب بتخانه سومنات متوجه گشت. و در اثنا راه راجپوتان را علف تیغ بیدریغ

(۱) در یک نسخه تسع و تسعین و در تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۳۵۴ "سبع و سبعین" مرقوم گشته.

(۲) در یک نسخه خطی "جونه" و در دیگر نسخه خطی "چنرو" در تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۳۵۴ "جهزند" ثبت گشته.

گودانیده هر جا که بتکده بنظر در آمد نیست و نابود ساخت. و چون بسومنات رسید، بنخانه را سوختند، و بت سومنات را شکستند، و کافران را کشتند، و شهر را تاراج کردند، و مسجد جامع طرح انداخته اردب مناسب شریعه را تعیین فرموده، و تپانه گذاشته بجانب پتن مراجعت نمود. و در سنه ثمان و تسعین و سبعمانه خیر باعظم همایون رسید که راجپوتان مدل کوه (۱) چنان تسلط یافته اند، که مسلمانان آنجا از کثرت مضرت ایشان مهاجرت و مفارقت اوطان اختیار نموده اند. ظفر خان لشکر گجرات را یکجا ساخته بکوچ متواتر دشت و صحرای آن ناحیه را فروگرفت. راجه آنجا بر استحکام حصار مغرور گشته، بحصار داری پرداخت. و افواج مظفری کوه و قلعه را در رنگ نقطه پرگار احاطه نموده، از چهار طرف منجذیقاً نصب کردند، و هر روز جمعی از راجپوتان را سنگسار میساختند. و چون استحکام قلعه بیش از آن بود که بدستیاری منجذیق کاری از پیش رود، ظفر خان فرمود تا از چهار طرف سابط طرح انداخته، بزودی تمام ساختند. باوجود سابطها تسخیر قلعه میسر نبود، عاقبت الامر بعد از محاصره یکسال و چند ماه راجپوتان از کمال عجز امان طلبیده، مردان و زنان سرشای خود را برهنه کرده زهار خواستند، و پیشکش قبول کرده قرار دادند، که هر سال خراج بی طاب بخطه پتن برسانند، و من بعد باهل اسلام آزار نرسانند.

اعظم همایون از رافت جبلی و کرم نظری، عذر آن جماعت را پذیرفته، امان داد، و پیشکش گرفته، خراج هر ساله مقدر کرده از آن حدود خاطر جمع نموده، بزیارت مرقد مقدس شیخ الطریقت، خواجه

(۱) در تاریخ فرشته «مدل کوه» مرقوم است.

معین الدین حسن سنجوی شتافت. و قصبات آن صوبه را فرب و تاراج نمود. از آبادانی اثری نگذاشت، و بعد از فراغ تاخت، بصوب دندوانه حرکت کرده ولایت دیلواره و جلواره (۱) تاراج نموده، برده و غنیمت بسیار گرفته، در هفدهم رمضان در سنه ثمانمائه به پهن مراجعت کرد، چون این یورش سه سال کشیده بود، اعظم همایون فرمود، که یکسال سپاهی و لشکریان از خدمت و تردد معاف باشند.

و در آخر سنه ثمانمائه تاتار خان پسر او، که بوزارت سلطان محمود بن سلطان محمود بن فیروز شاه قیام می نمود، بسبب غایب و استیلائی ملو خان از دهلی فرار نموده بگجرات پیش پدر آمد، چنانچه در طبقه سلاطین دهلی سمت گذارش یافته، بالجمله تاتار خان از کمال حمیت انجا به پدر آورده تا لشکر او را بخود همراه آورده، انتقام از اقبال ملو خان (۲) بستاند. اعظم همایون ظفر خان در فکر استعداد لشکر شد، و مردم را دلاسا می نمود، اما چون میرزا پیر محمد نبیره حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورگان ملتان را گرفته بود، و سارنگ خان را بدست آورده، اعظم همایون در امضاء این نیت و انفاذ این امنیت تأمل می فرمود؛ چه بفرست در یافته بود که میرزا پیر محمد مقدمه حضرت صاحبقرانی است. اتفاقاً بعد از چند روز، در سنه احدی و ثمانمائه، خبر آوردند که امیر تیمور با لشکر گران باطراف دهلی رسید، ظفر خان تساهی پسر نموده عزیمت دهلی را موقوف بوقت فرصت میداشت.

(۱) در تاریخ فرشته صفحه ۳۵۴ «جلواره و بلواره» و در یک نسخه خطی «ولواره و جلواره» مرقوم گشته.

(۲) در نسخه الف «از ملو اقبال خان» و در نسخه ب «از ملو اقبال بستاند» مرقوم است.

و درین وقت باتفاق یک دیگر، متوجه ولایت ایدر شدند، و بکوی متواتر رفته، قلعه ایدر را محاصره نمودند، و هر روز افواج باطراف ولایت فستاده در نهب و تاراج دقینة نامرعی نمی گذاشتند. راجه ایدر از غایت عجز رسوای فستاده پیشکش قبول کرد، و چون ممالک دهلی پر فتنه و آشوب بود، ظفر خان به پیشکش اکتفا کرد. و در رمضان سنه مذکور ده پثن مراجعت کرد، و درین حال خلقی کثیر از بلاد دهلی از حادثه صاحبقرانی گریخته به خطه پثن رسیدند، اعظم همایون تفقد احوال آن جماعت، علی اختلاف حالتهم نموده، در حق هر کدام شفقتی که لائق حال او بود بجا آورد، و بعد از چندگاه سلطان محمود بن سلطان محمد بن سلطان فیروز شاه از حضرت صاحبقرانی گریخته بولایت کنجرات در آمد، سلوک و معاش که لائق حال او بود از ظفر خان بوقوع نیامد، و او مایوس و دل شکسته بجانب مائوه رفت، چنانچه بمحل خویش مذکور است.

و در سنه ثلاث و ثمانمانه، اعظم همایون مولجب یکساله بسپاه رسانیده، باستعداد تمام باز متوجه تسخیر قلعه ایدر^(۱) گردید. چون افواج مظفری اطراف قلعه فرو گرفتند، و چند روز متواتر جنگ انداختند، شبی راجه ایدر قلعه را خالی گذاشته، بجانب بیجانگر گریخت، و علی الصبح ظفر خان بر قلعه برآمده شکر الهی بجا آورده. بتخانها را بر انداخته در قلعه نهانه گذاشته، ولایت ایدر را میان امرا قسمت نمود. بعد از سر انجام مهمات آن ناحیه به پثن مراجعت کرد. و در سنه اربع و ثمانمانه بظفر خان رسانیدند که باز هندو و کافران بر درر بتخانه سومنات گرد آمده در احیای مراسم خود نهایت سعی مبذول

(۱) در نسخه ب «تسخیر بیجانگر گردید والی آنجا گریخت و علی الصبح

ظفر خان» مرقوم است.

میدارزد. اعظم همایون بآن جانب متوجه شده پیش از خود فوجی فرستاد، چون سکن سومانات اطلاع^(۱) یافتند، از راه دریا استقبال نموده، جنگ انداختند. و اعظم همایون بجناح تعجیل بآنجا رسیده دمار از روزگار آن جماعت بر آورد، و بقیة السیف گریخته در حصار بندر دیب در آمدند، و بعد از چند روز حصار را کشوده آن جماعت را علف تیغ بیدریغ گردانید، و رئیسان آن گروه را در زیر پای فیل انداخت، و بتخانها را شکسته مسجد جامع بنا کرد، و محاضی و مفتی و ارباب شریعت تعیین نموده، و تهازه گذاشته بدار الملک پتن مراجعت نمود.

در سنه ست و ثمانمائه تاتار خان باز بعرض پدر رسانید، که ملو خان دهلی را متصرف شده، و بارجوئی که سلطان محمود بر قذوچ قانع شده، او را بحال خود نمیگذارد، اگر لشکر به بنده همراه سازند، رفته دهلی را از تصرف او بر آورم، و انتقام خود گرفته سلطان محمود را باز بدواست رسانم، اعظم همایون گفت، آآن در اولاد فیروز شاه شخصی قابل سلطنت نموده، و ملو اقبال خان الحال دهلی را متصرف است. و علمای دین، نزاع و مخالفت فرق اسلامیة، که سبب خونریزی است روا نمیدارند. تاتار خان باین حرف تسلی پذیر نشده گفت امروز ما را این قدرت است که بسلطنت دهلی برسیم، بادشاهی و سلطنت میراث کسی نیست، و این بیت بر زبان راند.

ملک بمیراث نگیرد^(۲) کسی تا نرزد تیغ در دستی بسی

اعظم همایون چون دید که تاتار خان ازین اراده متقاعد نمیشود، و خود را از شغل مملکت گذرانیده، تمام لشکر و حشم ولایت باو تفویض نمود.

(۱) در نسخه ب «خبر یافتند» مرقوم است.

(۲) در نسخه ب و ج «نیابد» ثبت است.

ذکر جلوس تاتار خان بس اعظم همایون ظفر خان.

چون ظفر خان با اختیار^(۱) خود را از شغل مملکت گذرانید، تاتار خان غره جمادی الآخر سنه ست و ثمانمائه، در قصبه اساول جشن عالی ترتیب داد، بر تخت سلطنت جلوس نمود، و چتر بر سر انداخته، خود را سلطان محمد شاه خطاب داد، امرا و بزرگان و سران مملکت را خاعتها پوشانید، و زری که بر چتر نثار شده بود، بر اهل فضل و استحقاق قسمت کرد، و منصب وزارت به شمس خان دندانی که برادر خورد اعظم همایون بود، تفویض نمود، و در طغرای فرمان خود فرمود، که این عبارت می نوشته باشند، الوائق بتائید الرحمن، افتخار الدنیا والدین، ابوالغازی محمد شاه بن مظفر شاه.

و بعد از تفسیق^(۲) مهمات مملکت، لشکری گران فراهم آورده غره شعبان سنه مذکور، از قصبه اساول بعزیمت دهلی در حرکت آمد. و در اثناء راه بار رسانیدند، که راجه فادوت پای پندار از حیطة^(۳) انقیاد و اطاعت بیرون نهاده. محمد شاه از راه، عذاب همت منعطف گردانیده، جلو ریز بولایت فادوت در آمد، و مواضع و قصبات را نهب و تاراج نموده، در قصبه سینور^(۴) منزل کرد. درین وقت که بهار درلش بود، از غلبه

(۱) در نسخه ج «باختیار خود خود را» مرقوم است.

(۲) در نسخه الف و ج «بعد تفسیق» ثبت است.

(۳) در نسخه الف و ج «خطه اطاعت و انقیاد» مرقوم است.

(۴) در نسخه ب «سنور» نوشته.

شراب به ناگاه در گذشت . * بیت *

بر خاک ریخت آن گل دولت که باغ ملک
با صد هزار ناز پیروز در برش

مدت سلطنت او در ماه و چند روز بود، و چون این خبر وحشت
اثر بخطه بهروج باعظم همایون رسید، عظیم اندوهناک شد. و بسرعت
خود را باز در رسانیده، نعلش محمد شاه را بخطه پثن فرستاده، و لقبش
در مناشیر خدایگان شهید نویسانید، و شمس خان دندانی را رعایت
نموده از تغیر ملک جلال کوهر، حراست و حکومت خطه ناگور بار
تفویض داشت. و با دل صد پاره و خاطر پژمرده، از روی ضرورت مهمات
ملکی می پرداخت، و چتر و تخت را برگوشه نهاد، خود را امتیاز
نمیداد، تا آنکه بالتماس امرا و ارکان دولت، در سنه عشر و ثمانمائه،
بر سریر سلطنت جلوس نمود. و در (۱) بعضی تواریخ بمظفر رسیده، که شمس
خان دندانی با اشاره ظفر خن، محمد شاه را در شراب زهر داد.

ذکر سلطنت ظفر خان که بمظفر شاه مخاطب گشته.

چون مدت فطرات سلطنت ممالک گجرات که سه سال و چهار
ماه باشد، منقضی شد. اعظم همایون ظفر خان در قصبه بدیرپور بالتماس

(۱) در تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۳۵۶ مرقوم است که « چون بقصبه سنور
رسیده مزاج سلطان محمد شاه از طریق اعتدال منحرف شده - بنابر آنکه آفتاب
عمرش نافق عزلت، رسیده بود در معالجه و تداوی اطباء حذاق اثری مرتب نشده
در گذشت ».